

## اطلاعات در جنگ؛ ارزیابی گذشته و ضرورت‌های آینده\*

سردار غلامعلی رشید

بحث ما "تکامل اطلاعات سپاه در جنگ" است. ولی برای نوع بحث می‌توان نام‌های دیگری از قبیل "شکل‌گیری اطلاعات در جنگ"، "تکامل اطلاعات در جنگ"، "تحول اطلاعات در جنگ" یا "سیر تولد و تحول اطلاعات در جنگ" را نهاد.

بنده بحث خود را تحت عنوان ارزیابی گذشته و ضرورت‌های آینده ارائه می‌کنم. نخست ارزیابی از گذشته، حول محور جنگ بیان می‌شود که البته به حوزه امنیتی هم اشاره دارد. ولی احساس می‌کنم برای اینکه در فضای بحث گذشته قرار بگیریم باید چند نکته را از مقاله‌ای که از این جانب در مجله سیاست دفاعی منتشر گردید\*\*، یادآوری کنم.

۱- نکته اول این است که ما در آغاز جنگ، فاقد یک سازمان اطلاعات رزمی بودیم. بخش اطلاعات حوزه امنیتی فعال بود ولی زمانی که جنگ شروع شد و قبل از آن اطلاعاتی تحت عنوان اطلاعات رزمی یا سازمانی به نام رکن ۲ یا اطلاعات عملیات نداشتیم. علت آن هم این بود که سپاه را برای منظور دیگری ایجاد کرده بودند و هرگز در ذهن بنیانگذاران سپاه این نبود که سپاهی را که در سال ۵۸ تأسیس می‌کنند، در سال ۶۱ یا ۶۵

\* توضیح این نکته لازم است که موضوع ارائه شده، سخنرانی سردار غلامعلی رشید معاونت اطلاعات و عملیات ستادکل نیروهای مسلح است که در هفتمین همایش سراسری دفاع مقدس ایراد گردید. به دلیل اهمیت مطالب، این سخنرانی پس از استخراج از نوار و بازبینی سردار رشید با اصلاحات و ویرایشهایی که توسط آقای رضا کلهر صورت گرفت، به شکل حاضر برای چاپ در این شماره در نظر گرفته شد.

\*\* غلامعلی رشید، "بررسی روند شکل‌گیری استراتژی آزدسازی مناطق اشغالی"، *مجله سیاست دفاعی*،

باید به عنوان یک ارتش در مقابل ارتش کلاسیک و منظم عراق به تنهایی بجنگد که نمونه آن در عملیات کربلای ۵، در فتح فاو، عملیات خیبر و یا در عملیات بدر دیده شد.

۲- نکته دوم اینکه "واحد اطلاعات" در جنگ به عنوان تخصصی در کنار تخصصهای دیگر، مثل پدافند هوایی، مهندسی رزمی، توپخانه و ... و قبل از همه اینها به عنوان یک ضرورت حیاتی شکل گرفت. حتی شاید زودتر از واحد عملیات حرکت کرد و باز در اینجا باید یاد آن شهید بزرگوار، حسن باقری را گرامی داشت که انصافاً با آن هوش و استعداد وافری که خداوند به ایشان داده بود، آن شبکه اطلاعاتی را در بخش اعظمی از جبهه از دهلران تا رأس آبادان به وجود آورد، و با جمع آوری اطلاعات بسیار دقیق، به شناسایی دشمن، زمین و بعد هم سایر مسائل کمک وافر نمود.

۳- نکته سوم اینکه "اطلاعات در جنگ" از گامهای بسیار ابتدایی و در ابعاد تاکتیکی، حیات خود را شروع کرد. با این گونه سؤاها که دشمن کجاست؛ و دشمن چگونه پدافند می کند. این سؤالاتی بود که در مهرماه یا آبان ماه سال ۵۹، فرماندهان متعدد عملیاتی می پرسیدند که دشمن کجاست، و این نیازمند آن بود که عنصری به نام عنصر شناسایی با یک سلاح قنداق تاشو، یک قمقمه آب، یک مقدار غذا و با یک دوربین اعزام گردد و ببیند که این دشمن کجاست. چون دشمن حدود یک یا دو ماه در تلاطم بود و در بعضی از محورها پیشروی زیادی کرده بود و در بعضی از محورهای دیگر به طور ناهماهنگی عقب مانده بود. پیوسته در پی این نکته بودیم که دشمن را پیدا کنیم؛ و برای حمله به این دشمن باید می دانستیم که چگونه آرایش گرفته است.

۴- نکته چهارم اینکه تا ده ماه از جنگ، سپاه هیچ نقشی در فرماندهی و کنترل جبهه نداشت؛ فرماندهی، تصمیم گیری و کنترل جبهه ها در جنگ در اختیار برادران ارتش بود و شخص بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا حضور داشت. این بدان معنی نبود که ما نیرو نداشتیم، یعنی از پاره و جوانرود تا رأس آبادان، اگر آمار گرفته می شد، حدود ۳۰ گردان غیرسازمانی در خط مقدم وجود داشت که در کنار برادران ارتش یا مستقل یا میان آنها علیه دشمن کار می کردند و به دفاع مشغول بودند. ولی اطلاعات در این ۱۰ ماه به خود ما متکی بود. عمده این اطلاعات از این شبکه اطلاعاتی که سپاه خود ایجاد کرده بود، می آمد و در اهواز، در پایگاه گلف یا پایگاه منتظران شهادت، در حضور شهید باقری

جمع‌بندی می‌شد و در سطح بالاتر به یک ایده نظامی تبدیل می‌گردید. بعد از این ۱۰ ماه که ارتباطات با ارتش وسیع‌تر شد و حدود یکسال و نیم تا دو سال به طور مشترک فعالیت می‌کردیم، اطلاعات ما مقداری هم از ارتش کمک گرفت. ولی تا اینجا در داخل خاک خودمان صورت می‌گرفت؛ زیرا ارتش روی زمین اطلاعات نسبتاً خوبی داشت و از قبل از جنگ، معابر را شناسایی کرده بود و روی عوارض زمین، بررسی‌های کامل منطقه‌ای داشت و از بخش‌های مختلف جبهه در حول و حوش مرز در درون خاک خودی، اطلاعات خوبی داشت که ما از آنها استفاده می‌کردیم. اما بعد از فتح خرمشهر، یعنی از نیمه سال ۶۲ به بعد بویژه بعد از عملیات خیبر ما دوباره مستقل شدیم که تا پایان جنگ می‌بینیم سپاه مستقل می‌جنگد. این استقلال به اطلاعات هم‌سرایت پیدامی‌کرد. در این مرحله اطلاعات سپاه متکی به خودش بود و دیگر درون خاک عراق هم می‌جنگید. در این برهه، پیروزی‌های درخشان سپاه مثل والفجر ۸ و کربلای ۵ و والفجر ۱۰، واقعاً بیان‌کننده قدرت سازمان اطلاعات رزم سپاه است؛ چون اتکای عمده ما روی اطلاعات بوده است و فرماندهی که می‌خواست تصمیم‌گیری کند، عمدتاً روی اطلاعاتی که به ایشان می‌دادند، تصمیم‌گیری می‌کرد. علت موفقیت‌های ما به همراه همدیگر تا فتح خرمشهر و یا در عملیات‌های مستقلی مثل فتح فاو و کربلای ۵، به شناخت عمیق از زمین و دشمن باز برمی‌گردد.

### ارزیابی گذشته و ضرورت‌های آینده

در واقع، این سؤال برای ما وجود دارد که اطلاعات چیست و چه کاربردی دارد. من در اینجا در پی آن هستم که یک بحث مفهومی از اطلاعات ارائه دهم که با معیارهایی که در این تعریف می‌گنجانم، بتوان گذشته را ارزیابی کرد. اینکه پیوسته از موفقیت‌ها سخن گفته شود شاید کار درستی نباشد؛ بیاییم گذشته را ارزیابی کنیم و علل برخی عدم موفقیت‌ها را بیاییم و ببینیم که علت آن دقیقاً چه بوده است؟

برای ورود به بحث بهتر است که از اطلاعات تعریفی داشته باشیم؛ آن تعریف می‌تواند این باشد که: "اطلاعات یعنی آگاهی یافتن بر کیفیت و چگونگی هدفها، تصمیمات، سیاست‌گذاری اقدامات، اعمال و اجرائیات طرف مقابل."

و بدین ترتیب اطلاعات به معنی آگاهی یافتن بر سلسله روندهایی است که موجب

**تحولات آینده می‌شود و رخدادهای آینده مبتنی بر همین تحولات به نتیجه قطعی و تعیین کننده می‌رسد.** این تعریف از اطلاعات است که با ویژگی‌هایی که برشمردیم، بر قدرت ما برای کنترل اوضاع و به منظور تصمیم‌گیری می‌افزاید، اگر با این نگرش به اطلاعات بنگریم، هر اندازه ما این گونه اطلاعات را - با معیارهایی که توضیح دادم - بیشتر و بهتر کسب کنیم، رهبران، تصمیم‌گیران و فرماندهان ما می‌توانند تصمیمات استراتژیک بگیرند، و بهتر می‌توانند اوضاع را هم در عرصه سیاست داخلی و هم در عرصه سیاست خارجی کنترل کنند که سرانجام به افزایش قدرت ما منجر خواهد گردید. اطلاعات، به اطلاعات نظامی و غیرنظامی قابل تقسیم‌بندی است. در حوزه نظامی، ما هم بُعد تاکتیکی داریم و هم بعد استراتژیک، و در حوزه کار غیرنظامی هم به همین ترتیب. در این مرحله اگر به گذشته نگاه کنیم، در هر دو حوزه موفقیت‌های خیلی بزرگی به دست آوردیم؛ نخست در حوزه امنیتی بود که حدود ۶ ماه تا یکسال قبل از جنگ آغاز گردید و تا یکسال پس از جنگ ادامه داشت و سپس تحویل برادران وزارت اطلاعات گردید. دوم اطلاعات در حوزه کارنظامی در جنگ است که ۸ سال ادامه داشت. اگر بخواهیم در حوزه اول، یعنی حوزه امنیتی، از گذشته ارزیابی داشته باشیم، می‌توانیم به جرأت بگوییم که در برخورد با تمام جریان‌های سیاسی - نظامی محارب و گروه‌های ضد انقلاب، اعم از منافقین، حزب توده، فرقان و چریک‌های فدایی خلق و ... موفق بوده‌ایم. و این نشانگر قدرت اطلاعات نظام است که اگر بخواهیم گذشته را ارزیابی کنیم باید بینیم که این موفقیت چگونه حاصل شد. باید گفت که عامل اول، جدیت در صحنه عمل همراه با تعهد، دقت، خلاقیت و دغدغه دایمی که در برادران مسئول اطلاعاتی بود، سبب شد ما در رویارویی با مخالفین، بر آنها چیره شویم.

عامل دوم، شناخت عمیق از گروه‌ها و کار اطلاعاتی بود که از جنس فعالیت‌های اطلاعاتی خود گروه‌ها صورت گرفت. چون مسئولین اطلاعات در آن ایام، خودشان از شخصیت‌های مبارزی بودند که با این گونه فعالیت‌های اطلاعاتی قبل از انقلاب آشنایی کامل داشتند. یعنی بخوبی می‌دانستند که اینها چه فنونی برای کار خودشان دارند؛ چگونه قرار می‌گذارند؛ قرارهای دایمی، موقتی و روزانه آنها چیست؛ و می‌دانند خانه تیمی آنها چه نوعی است و چگونه عضوگیری می‌کنند؛ وسایل ارتباطی و ترددی آنها چیست. این

برادران توانستند همه اینها را کشف کنند، زیرا خود سالها در این حوزه امنیتی زندگی کرده بودند و این امر موجب گردید در یک روند نسبتاً طولانی و در یک فرصت مناسب از شروع جنگ تا یکسال بعد، و دورانی که منافقین به فاز نظامی وارد شدند، تمامی گروهها با شکستهای فاحش روبرو گردیدند.

عامل سوم موفقیت ما این بود که در تعیین مرزبندی گروهها با انقلاب و ضرورت برخورد با آنها یک وحدت نظر داشتیم که هیچ تردیدی در این مرزبندی وجود نداشت و در نتیجه بر قدرت عمل ما برای تصمیم‌گیری در تمام سطوح این حالت و این عامل می‌افزود.

اما در حوزه نظامی؛ کار اطلاعاتی در زمان جنگ، فرازو نشیبهای زیادی داشته و در نتیجه ارزیابی آنها هم مقداری مشکل است. در این بحث فرض ما بر این است که اگر در ارزیابی اطلاعات برای تعیین و برآورد اطلاعات، اقدام مناسب و بموقعی صورت نگیرد، زمان لازم برای پیشگیری و مقابله با یک تهاجم کلاسیک و سازمان یافته را از دست خواهیم داد. یعنی زمانی که تهدید در شرایطی و تحت مکانیزمی تبدیل به جنگ می‌شود. چون تهدید همیشه مثل یک پدیده زنده وجود دارد و واحدهای اطلاعاتی و سیستمهای اطلاعاتی به طور دایم باید این تهدید را تحت نظر داشته باشند و هنگامی که تشدید پیدا می‌کند یا کاهش می‌یابد، از آن ارزیابی واقعی به دست آورند. زیرا تهدید یکباره تبدیل به جنگ نمی‌شود. تهدید از جانب ترکیه، عراق، خلیج فارس، افغانستان و... در همه جا در اندازه‌های مختلف وجود دارد؛ مهم این است که سیستم اطلاعاتی ما بتواند آنچنان ارزیابی دقیقی داشته باشد که بتواند پیش بینی کند که این تهدید چه هنگام تبدیل به جنگ می‌شود، که بتوان اقدامات پیشگیری و بازدارندگی را انجام داد. اگر این کار را نکنیم، زمان بازدارندگی و پیشگیری را از دست می‌دهیم و همین عقب ماندگی پیشین موجب می‌شود که در مقابله نتوانیم پایداری کنیم و چون دشمن از ما یک قدم جلوتر است، باید هزینه سنگینی برای آن بپردازیم که در جنگ پرداختیم؛ به دلیل آن که ما به یک ارزیابی صحیح اطلاعاتی از عراق قبل از جنگ نرسیده بودیم، بخش اعظمی از خاک کشورمان به اشغال درآمد. براساس این فرض، مراحل حساس جنگ را با طرح سؤال مورد بررسی قرار خواهیم داد. می‌خواهیم با طرح این پرسشها سهم اطلاعات را روشن کنیم:

سؤال اول: چرا ما نتوانستیم وقوع تهاجم عراق را مطابق آنچه که انجام گرفت،

پیش‌بینی کنیم؟

چون ۶ ماه قبل از جنگ، تحرکات ارتش عراق آرام آرام شروع شده بود و نتایج این تحرکات قابل ارزیابی و پیش‌بینی بود، اگر یک سیستم اطلاعاتی کارآمدی وجود داشت و به طور سرزنده و سامان یافته و سالمی، وقایع را زیر نظر داشت و ارزیابی می‌کرد، می‌توانست حکم کند که ارتش عراق در حال آماده شدن برای تهاجم است. چون عراقیها در حقیقت ۶ ماه قبل از جنگ همه چیز را محک زدند و ارزیابی کردند و دلیل اینکه دست به حمله زدند این بود که فهمیدند که سیستم سیاسی - نظامی ما نمی‌تواند تصمیم بگیرد و یکی از عوامل این ضعف برمی‌گشت به ضعف سیستم اطلاعاتی ما که نمی‌توانست وضعیت ارتش عراق را درک کند. مثلاً در فروردین یا مرداد سال ۵۹، اظهار نظرهایی بر اساس شَمّ اطلاعاتی صورت می‌گرفت، ولی آنها کافی نبود. برادرانی که در شهرهای مرزی زندگی می‌کردند و مسئولیت داشتند، مثل شهید بروجردی، شمشانی و شهید جهان‌آرا و ... از تحرکات مرزی عراق برداشتهایی داشتند، اما متکی بر سیستم اطلاعاتی نبود و بر اساس حدسها و گمانها می‌گفتیم که ارتش عراق می‌خواهد حمله کند. حالا این حرف ما چقدر در سطح سیاسی و اجرایی کشور خریدار داشت، بماند که از سطح استان فراتر نمی‌رفت و حتی اگر به تهران می‌رسید، نیز می‌گفتند که این نظر بروجردی یا دیگران است. در خاطرات سردار رحیم صفوی فرمانده محترم کل سپاه این نمونه وجود دارد، مثلاً در جایی می‌گوید که: "۲ ماه قبل از جنگ در باختران با بنی‌صدر و فرماندهان ارتش و شهید بروجردی و شهید کاظمی جلسه داشتیم. این دو شهید گفتند که ارتش عراق بزودی حمله خواهد کرد، یکی از فرماندهان ارتش در بالاترین سطح که نمی‌خواهم نام ببرم گفت: ارتش عراق کی باشد که بخواهد به ایران حمله کند و اصلاً نپذیرفتند". بحثی در این نیست که ممکن است فرماندهان ارتش به این نتیجه رسیدند که برای آرامش مردم بگویند که اصلاً جنگی روی نمی‌دهد، براین ایرادی نیست که می‌تواند در بُعد داخلی تحلیل و ارزیابی گردد. اما بالاخره درون سیستم خودشان که باید توضیح کافی با ادله کافی ارائه بدهند. برادران ارتشی در کتابهایشان مثل کتاب "نقش ارتش در ۸ سال دفاع مقدس" نوشتند که ما در نوزدهم شهریورماه سال پنجاه‌ونه به یقین رسیدیم که ارتش عراق می‌خواهد به ایران حمله کند. یعنی ۱۲ روز قبل

از جنگ، که این دیگر هنگامی بود که ما زمان پیشگیری را از دست دادیم و در مقابله هم قطعاً کم می‌آوردیم. بررسی این مسئله از این جهت مهم است که ممکن است این ضعف کم و بیش هنوز وجود داشته باشد. برادرانی که در ستادکل هستند در یک طرح تحقیقاتی به این نتیجه رسیدند که باید روی این موضوع کار بکنند، ما برای برآورد تهدیدات یک الگو نداشتیم. این گزارش خدمت مقام معظم رهبری هم تقدیم شد. و در آن آوردیم که دو فرض در این موضوع متصور است. فرض اول این است که قبل از انقلاب، آمریکاییها به دلیل اینکه تهدیدات را از درون سیستم ارتش آمریکا و خارج از سیستم ارتش ما بررسی و تعیین می‌کردند، از همان ابتدا روش بررسی تهدیدات و ترسیم دورنما و برآورد یک تهدید را در سیستم آموزشی و اجرایی ارتش قرار ندادند.

فرض دوم اینکه گفتیم تفکر و عملکرد ارتش قبل از انقلاب به دلیل اتکای زیادش به ارتش آمریکا، در تجزیه و تحلیل و پاسخ‌نهایی به تهدیدات، سبب شده است که هیچ‌گاه در درون ارتش تلاش و اقدام جدی و اساسی برای شناسایی تهدیدات و بررسی نحوه تبدیل یک تهدید به جنگ صورت نگیرد و حداقل یکی از این دو فرض باید باشد. در اینجا سؤال اول را توضیح می‌دهم.

با پیروزی انقلاب اسلامی، سیستم اطلاعاتی ما از کار افتاد و ما نتوانستیم با یک کار اطلاعاتی به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری روشنی برسیم، البته عناصر نفوذی در سیستم ما هم در آن ایام مؤثر بودند. حتی با شَمّ سیاسی هم نتوانستیم به این نتیجه برسیم. بالاخره شخصی به نام بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا، رئیس جمهور این مملکت، رئیس شورای عالی دفاع و با این همه مسئولیتها می‌آید و در مصاحبه‌ای قبل از جنگ، می‌گوید «جنگ اتفاق نمی‌افتد. دلیل آن این است که باید موازنه قوا به هم بخورد تا شرایط وقوع جنگ بوجود بیاید». در اینجا باید گفت که چه پدیده‌ای مهمتر و مؤثرتر از انقلاب اسلامی باید در منطقه اتفاق بیافتد که موازنه قوا به هم بخورد؛ پدیده‌ای از این قویتر. وقوع انقلاب اسلامی یعنی برهم‌زدن موازنه قوا در منطقه خلیج فارس که جنگ حتماً اتفاق می‌افتاد. این شَمّ سیاسی رئیس جمهور مملکت بود. به هر حال این عارضه سبب شد که ما در مرحله پیشگیری یا بازدارندگی موفق عمل نکنیم و در مرحله مقاومت هم به رغم همه تلاش عزیزان سپاهی و بسیجی و عناصر حزب‌اللهی ارتش و سایر نیروهای

مردمی، بخش مهمی از مناطق مرزی ما به اشغال دشمن درآمد. بنابراین عدم برآورد اطلاعاتی و پیشگیری و بازدارندگی منجر به پرداخت هزینه سنگین اشغال شد.

سوال دوم: چرا تلاشهای بنی‌صدر و نیروهای کلاسیک برای آزدسازی موفق نبود؟

حالا این جنگ اتفاق افتاد، ماهزینه اشغال را هم پرداختیم و حالا زمانی است که می‌خواهیم به دشمن حمله کنیم. یعنی از پایان ماه اول جنگ، حملات شروع می‌شود، حملات به ارتش عراق، حملات بزرگی بودند مبتنی بر طرحهای بسیار بزرگ. حالا شاید برخی به دلیل اینکه می‌خواهند پرده‌پوشی بکنند، می‌گویند ما در سال اول حمله‌ای نکردیم و عملیات مهمی علیه ارتش عراق انجام ندادیم و اما در باره اینها در کتابها و تاریخ، شواهد زیادی وجود دارد. بنی‌صدر چهارتا عملیات طراحی کرد و در همه آنها شکست خورد. اینها در کتابها موجود است و برادرانی هم که آن زمان در جنگ حضور داشتند، مستحضر هستند که هم در جسرنادری در پایان مهرماه آمدند با دولشگر حمله کنند به ارتش عراق که شکست خوردند. هم در هویزه، در ۱۵ دی ماه ۵۹، هم در سوم آبان ۵۹ و هم در ۲۰ دی ماه ۵۹ در قضیه حصر آبادان در شرق کارون که در همه این عملیاتها شکست خوردند، علتش چیست؟ سهم اطلاعات را اینجا باید روشن بکنیم. جوابش این است که عدم شناخت دقیق دشمن و زمین\* در محاسبات برای تأمین نیازمندها تأثیر گذاشت و حاصلی جز شکست نداشت.

سوال سوم: علت آزدسازی مناطق اشغالی و غافلگیری استراتژیک دشمن نسبت به تاکتیکها در این مرحله چه بود؟ و سهم اطلاعات در این موفقیت چیست؟

در سال دوم جنگ، از فتح ثامن‌الائمه و شکست حصر آبادان در شرق کارون به بعد، ارتش و سپاه مشترکاً می‌جنگند این دوره موفقیت‌آمیزی است تا فتح خرمشهر. پرسش اساسی این است که سهم اطلاعات، در این موفقیتها چیست. سیستم اطلاعاتی، به صورت یک شبکه، تدریجاً در تمام خطوط شکل گرفته بود و در سطوح بالاتر، پس از به دست آوردن اطلاعاتی که از دشمن حاصل می‌شد، تحلیل و ارزیابی این اطلاعات آنها را به یک ایده نظامی تبدیل می‌کرد و در مرحله نهایی در نهادهایی مثل شورای عالی دفاع و شورای عالی فرماندهان سپاه، به دکترین و استراتژی آزدسازی مناطق اشغالی،

\* شناخت نظامی ما از زمین عمدتاً در اطراف مرزها متمرکز بود و از سایر بخشها شناختی نداشتیم.



که بعد به دستورالعمل رسیده و به طرح و اجرا گذاشته می‌شد، تبدیل می‌گردید و آن همه موفقیت نصیب ما کرد. یعنی در این مرحله واقعاً هم دشمن و هم زمین را بخوبی می‌شناختیم، زیرا در خاک خودمان بودیم و زمین آن را بخوبی شناسایی کرده بودیم. سوال چهارم: چرا فتح خرمشهر به یک پیروزی استراتژیک تبدیل نشد؟ و جنگ در مراحل بعدی با پیروزی نظامی به نتیجه قطعی نرسید؟

در اینجا نیز باید سهم اطلاعات را در این عدم موفقیت بررسی کنیم. اولاً: تصمیم‌گیری در عملیات رمضان با تأخیر انجام شد، یعنی بلافاصله با آن سرعتی که ما بیت‌المقدس را به فتح المبین پیوند دادیم، نتوانستیم عملیات‌های مرحله بعد مانند رمضان را آغاز کنیم. شاید اگر به همان سرعت ما به حرکت خودمان ادامه می‌دادیم، در انجام عملیات‌ها موفقیت بیشتری کسب می‌کردیم.

ثانیاً: فضای فکری مسئولان نظامی برای چند ماه به لبنان معطوف شد. در آن موقع اسرائیلیها به لبنان حمله کردند و تا بیروت پیش آمدند و تمام توجه ما جلب آنجا شد و یک هیئت سیاسی - نظامی به لبنان اعزام گردید. من به همراه سردار رضایی و آقای ولایتی و دیگران رفتیم لبنان و حاج احمد متوسلیمان را به همراه خودمان بردیم و قرار شد که ایشان به منظور انجام امور محوله، آنجا بماند.

بنابراین برآورد اطلاعاتی ما از تغییرات دشمن درست نبود، تأخیری که پیش آمد، اجازه نداد که تصمیم‌گیری برای طرح‌ریزی نظامی براساس داده‌های اطلاعاتی تنظیم شود. لذا در مقایسه با پیروزیهای گذشته، رمضان را هم مثل فتح المبین ارزیابی کردیم. سیستم اطلاعاتی ما اینجا نتوانست در ظرف یکی دو هفته اطلاعات لازم را از دشمن به دست آورد که به یک ایده صحیح نظامی تبدیل گردد و در همان زمان، صدام در مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد که ایرانها پس از عملیات رمضان حتماً تاکتیک خود را عوض خواهند کرد و ما حتی این کار را هم نکردیم. ما چندین عملیات، از جمله والفجر مقدماتی و یکم، مسلم بن عقیل، محرم، والفجر ۲ و ۳ را با همین تاکتیک انجام دادیم و بعدها در نیمه دوم سال ۶۲ به بعد و در عملیات خیبر به این نتیجه رسیدیم که باید تاکتیکها را عوض کرد و من این عقب‌ماندگی را حاصل عقب‌ماندگی اطلاعاتی می‌دانم که ما نتوانستیم این تاکتیکها را عوض کنیم.

سوال پنجم: چرا در پایان جنگ، تحرکات عراق را درست پیش‌بینی و ارزیابی

نکرده بودیم؟ چرا ما در سالهای ۶۶ و ۶۷ خصوصاً نتوانستیم تهاجم عراقیها را مطابق آنچه که انجام گرفت، مثل آغاز جنگ پیش‌بینی کنیم. بالاخره، این واقعیت مسلمی است. برادرانی در آذرماه سال ۶۶ می‌گفتند که دشمن به فاو حمله می‌کند، در این بحثی نبود، نکته در اینجا بود که باید درک می‌کردیم که ارتش عراق می‌خواهد از فاو شروع و به کجا ختم کند؟ شاید درست مثل وضعیت عراقیها بود بعد از رفتن بنی‌صدر و ایجاد وحدت بین سپاه و ارتش و حمله مشترک به ارتش عراق. عراقیها ممکن است اطلاعاتی به دستشان رسیده باشد که ایرانیها می‌خواهند به شرق آبادان حمله کنند و وقتی هم عملیات انجام گرفت، ارتش عراقی ارزیابی درستی از موضوع نداشت و صدام در مصاحبه‌ای گفت که ما ۲ پل داشتیم و پلها چون پوسیده بودند گفتیم عقب‌نشینی تاکتیکی بکنند و باور نمی‌کرد این موجی که شروع شده و این تحولی که آغاز شده تا فتح خرمشهر پیش خواهدرفت؛ این موضوع را ارزیابی نکرده بود و دچار غافلگیری استراتژیک شد و هیچ جا نتوانست در مقابل عملیات تاب بیاورد. زیرا آن روحیه سلحشور بسیجی که به جبهه آمده بود اصلاً همه چیز را دگرگون کرده بود. عراقیها هم در حقیقت در سال ۶۷ از همین تاکتیک استفاده کردند. می‌دانستیم که دشمن می‌خواهد به فاو حمله کند ولی این اطلاعات کافی نبود، دشمن یک استراتژی داشت و با آن استراتژی، کارکرد و موفق شد. اما دلایل این موفقیت چه بود؟ به نظر می‌رسد که ابتکار عملیات آفندی که در دست ما بود و این به یک عادت سالانه تبدیل شده بود، سالی یک عملیات انجام می‌گرفت و حدود ۱۰ ماه تا عملیات بعدی فاصله می‌افتاد که ارتش عراق این را کشف کرد و فهمید که معضل ما و آسیب‌پذیریها در کجاست. منابع اطلاعاتی آن روز نتوانستند در یک نقطه با کار کارشناسانه دشمن را ارزیابی کنند.

آمریکاییها بعد از تصویب قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه سال ۶۶، از طرف شورای امنیت سازمان ملل آمدند در خلیج فارس که پرسش اصلی این بود که اینها برای چه منظوری آمدند و مگر نبان بود که صدام برکنار گردد، پیچیدگی موضوع برای همگان ایجاد سردرگمی کرده بود. نکته بعدی، ما قدرت ناشی از انباشت سلاح و گسترش سازمان رزم عراق را خوب ارزیابی نکرده بودیم که اگر این سازمان به حرکت در بیاید ما چه خواهیم کرد؟ ارتش عراق می‌توانست در آن واحد، ۳۰۰ گردان را به حرکت در آورد و این به چه معنا بود؟ ما با ۱۲۰ گردان آفند می‌کنیم و بعد از یکسال، عراق بیش از ۲ برابر این نیرو را بسیج

می‌کند. باید این ارزیابی را می‌داشتیم و باید تغییر استراتژی ارتش عراق را از پدافند به آفند که قطعاً با کمک مستشاری روسها انجام گرفته بود، درک می‌کردیم. هزینه این غفلت استراتژیک موجب شد که تمام مناطق تصرف شده را که در طول ۶ سال به دست آورده بودیم، و حدود ۶۰۰۰ کیلومتر مربع از خاک عراق در اختیار ما بود، در سال ۶۷ و در عرض سه ماه از دست برود.

بنابراین، این یک واقعیت مسلم است که کار اطلاعاتی صحیح منجر به افزایش قدرت تصمیم‌گیری خواهد شد و در فرایند نهایی، خواسته‌ها و منافع جمهوری اسلامی ایران را در عرصه سیاست خارجی و داخلی تأمین خواهد کرد. و یک نکته تلخ دیگر این که ما اگر اطلاعات صحیح و دقیقی به مسئولین نظام و دولتمردان بدهیم، آنها که شجاع هم هستند و می‌توانند تصمیم‌بگیرند؛ ضعف سیستم اطلاعات است، یعنی سیستم اطلاعاتی ماست که باید درست کار کند، و نقش اطلاعات را روشن بکنیم. امروز بعضی ایراد می‌گیرند که ماهیت سیاستگذاری ما قدری از انقلابی، تهاجمی و نهضتی به تدافعی و توجه به منافع ملی به جای مصالح اسلامی تبدیل شده است، این ایرادی ندارد، ایراد این است که ما متناسب با این سیاست، این سیستم را سازماندهی نمی‌کنیم، کسی که بحث منافع ملی را مطرح می‌کند، باید به این سیستم اطلاعاتی میدان داد تا متناسب با این طرح، حرکت بکند، مثلاً تبادل اطلاعات امر مهمی است که اگرچه با ریسکهای زیادی همراه است، سودهای زیادی هم در آن وجود دارد، بیاییم برای تأمین منابع امنیتی در این حوزه، فعالیت کنیم. ظهور برخی پدیده‌ها را پیش‌بینی نکردیم و در حال پرداخت هزینه آن هستیم. سیاست آمریکا و اسرائیل را در خاورمیانه، آسیای میانه، قفقاز، در شمال عراق و در خود ترکیه درک نکردیم و قطعاً هزینه آن را خواهیم پرداخت. ما تحولات اجتماعی داخل کشور را هم نتوانستیم پیش‌بینی کنیم، بعد ناچار می‌شویم با پدیده‌های قابل پیش‌بینی به عنوان پدیده غافلگیرکننده روبه‌رو شویم.

سؤال آخر اینکه چه باید کرد؟

ساماندهی نظام اطلاعاتی برای انجام کار اطلاعاتی به معنای حقیقی آن باید در دستور کار سازمانهای اطلاعاتی قرار بگیرد. یعنی ما باید نظام اطلاعاتی درستی داشته باشیم و داشتن یک نظام اطلاعاتی درست و سالم، قدرت ما را برای پیشگیری، بازدارندگی و برای مقابله افزایش می‌دهد.

بحث نقایص و کاستیهای سیستم اطلاعاتی در این گونه موقعیتها خود را نشان می‌دهد هر سیستم اطلاعاتی با هر کم و کاستی به طور روزمره کارخودش را انجام می‌دهد و هرچند وقت که به سراغ آن بروید، چند تا خبر هم می‌دهد. اما در واقع، موقعی که رهبران و فرماندهان، در مرحله تصمیم‌گیری هستند، آنجا باید سیستم اطلاعاتی صحیح کار کند. هنگامی که نتوانند که تصمیم استراتژیک بگیرند، یکی از علل اساسی آن، ضعفهای موجود در سیستم اطلاعاتی است.

دشمنان در حال کارکردن روی نقاط قوت و ضعف ما هستند؛ بیاییم سیستم اطلاعات را سامان بدهیم، جمع‌آوری کنیم و فعال کنیم. یعنی این حرکت باید جای خود را به جمع‌آوری صحیح و هدایت صحیح اطلاعات بدهد. همین نکته‌ای که برادر محسن رضایی متذکر گردید، یعنی عدم مدیریت یا ضعف مدیریت، این‌جا بروز می‌کند. به مدیریت صحیحی که دستگاههای اطلاعاتی ما را هدایت صحیح کند، نیاز داریم و در کنار آن، پردازش اطلاعات از سوی کارشناسان اطلاعاتی به اضافه ارائه، جمع‌بندی و بالآخره پیش‌بینی آینده با سناریوهای مختلف که بتواند آن قدرت تصمیم‌گیری را عملیاتی کند و فرمانده ما بتواند براحتی تصمیم بگیرد. نکته آخر پرورش کادر اطلاعاتی است، این کادر اطلاعاتی قدیم را پس از ۱۰ یا ۱۵ سال از دست خواهیم داد. ارتقای توانایی نیروهای اطلاعاتی و برگزاری نشستهای اطلاعاتی حتی کوچک و محدود، و برنامه‌ریزی جزئی و کلان برای آینده، تناسب بین خروجیهای اطلاعاتی ما و ورودیهای اطلاعاتی و جمع‌آوری اطلاعاتی می‌تواند موجب موفقیت گردد. تجربه نشان می‌دهد که از کار موازی و تکراری باید اجتناب کرد. سیستمهای اطلاعاتی متعددی وجود دارند که گاهی کار موازی می‌کنند، باید به امر اطلاعات بها بدهیم. به صبغه تهاجمی اطلاعات و عملیات آفندی اطلاعات پردازیم. هرچند سرمایه‌گذاری روی امور حفاظتی و صبغه تدافعی اطلاعات نیاز است ولی در لاک دفاعی فرو رفتن و مرتکب غفلتهای استراتژیک گردیدن، هزینه‌های سنگینی را موجب می‌شود که نظام باید بهای آن را پردازد و انشاء... خطوطی را تبیین کنیم که اطلاعات آفندی را بیش از پیش ساماندهی کند.